

منتخب التواریخ

مطروم
تمنیف

عبد القادر بن ملوک شاہ بداونی

بمصحیح

کپتان ولیم ناسو لیس صاحب

و

منشی احمد علی صاحب

داعنام

کپتان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد

—•••••—

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ء

فهرست

صفحه

۸	ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر سریر سلطنت
۱۲	ذکر فرمانان صبرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را نزد معلم خان برای مصالحه نمودن
۱۳	ذکر سخاوت هیمنون بقال و گفته شدن او بدست پادشاه
۲۵	قصه عشقبازی خان زمان به شاه بیگ
۲۸	سخاوت خان زمان با حسن خان بچکونی
۲۹	احوال پیر محمد خان
۳۱	فتح گوالیار
۳۳	ذکر شیخ محمد غوث گوالیاری
۴۳	سخاوت سلطانان بحضور پادشاه در باره خانجانیان
۴۶	ذکر رام داس کانونی که قاضی تاسین بود و یارین او لنگ زوبیده از خانجانیان بطریق انجام
۴۳	مولد امیر خسرو رح

۵۰	غرق شدن پدیر محمد خان
۵۲	آمدن ایلچی شاه طهماسب صفوی
۵۳	وفات ملوکشاه پدیر سولف کتاب
۵۵	ذکر مولانا علاء الدین لاری
۵۶	ذکر مرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه
۵۸	ذکر کشته شدن بیگم
۶۱	مفاکجه پادشاه با زوجة عبد الوامع
۶۲	کشته شدن شاه ابو المعالی
۶۳	وفات شیخ محمد غوث
۶۶	به میاست رسیدن قاضی لال
۷۵	بنا قلعه اگری
۷۶	ذکر مهاپاتر باد فروش
۷۷	قلعه رهناس
	هزیمت یافتن معز الملک و راجه تودرمل سرداران عساکر پادشاهی
۷۹	از خانزمان خان و بهادر خان
۹۲	ذکر سحاربه خانزمان و بهادر خان و کشته شدن آنها بدست اکبرشاه
۹۹	وفات مدیر مرتضی شریفی رامضی
۱۰۲	تسخیر قلعه چندور
۱۰۵	وفات شیخ عبد العزیز دهلوی
۱۰۷	فتح قلعه رنتهنبور
۱۰۹	عمارت فتحپور
ایضا	قصه تعشق سید سودی و دختر زرگر معصاة سوهنی

۱۱۹	وفات شیخ کدائی کنبوی دهلوی
۱۲۰	..	تولد شاهزاده سلیم یعنه نور الدین جهانگیر پادشاه
۱۲۴	کشته شدن میرزا مقیم اصفهانی
۱۳۶	ذکر رحلت شیخ سلیم چشتی
۱۳۹		فتح گجرات
ایضا	تولد شاهزاده دانیال
۱۴۱	ذکر هلاکت سلطان مظفر گجراتی
۱۴۶	..	ذکر تعمیر قلعه سورت که بر غم کفار فرنگ بنا یافته
۱۴۹	کشته شدن ابراهیم حسین میرزا
۱۵۱	تسخیر قلعه نگر کوت
ایضا	ذکر برهمداس المشهور به پیردر
۱۶۳	وفات شیخ نظام الدین انبیهی وال
۱۶۴	اینفار رفتن پادشاه بجانب گجرات
ایضا	کشته شدن محمد حسین میرزا
۱۷۳	ذکر ملازمت ابوالفضل
۱۷۶	ذکر تعمیر پیاگ و موسوم ساختن بالهایاس
۱۷۹	تسخیر قلعه حاجی پور و حصار بنده
۱۸۳	سنگها من بتیسی
۱۸۵	اجمیر پیاده رفتن پادشاه بزیارت
۱۸۶	کشته شدن جلال خان
ایضا	وفات خواجه امینا
۱۸۷	ذکر ملا عصام الدین اسفرائینی

- ۱۹۳ محاربه خانخانان با داود افغان
 ۱۹۸ .. ملازمت نمودن ابو الفضل پادشاه را نوبت دوم
 ۲۰۰ ذکر مقالات شيخ ابو الفضل
 ۲۰۳ ذکر امتناع حج
 ۲۰۴ ذکر ترجمه كتاب حيوۃ الحيوان
 ۲۰۷ تحقيق مسأله متعه
 ۲۱۱ آمدن ملا محمد يزدي بديار هند
 ۲۱۲ ذکر ترجمه اتهرين
 ۲۱۶ وفات منعم خان خانخانان و فساد هواي گور
 ۲۲۷ وفات خواجه امين الدين محمود
 ۲۲۹ وفات خواجه عبد الله نديره خواجه احرار
 ۲۳۰ وفات ميرزا محمد شريف
 محاربه رانا سانكا
 ۲۳۸ ذکر محاربه خانجهان و گرفتاري و قتل داود خان
 ۲۳۹ ذکر وفات شاه طهماسب داراي ايران
 فوت شاه اسماعيل ثانی و جلوس سلطان محمد بن شاه طهماسب
 ۲۴۱ بر سرير سلطنت
 ۲۴۴ محاربه آصفخان با راجه ايدر
 ۲۵۵ ذکر انحراف مزاج اكبر پادشاه از دين مبين
 ۲۵۹ تقرر يافتن سجده بنام زمين بوس
 ۲۶۰ ترجمه نمودن ابو الفضل انجيل را
 خاطر نشان ساختن بيدربو تعظيم آداب را ايضا

- ۲۶۱ تقریر اهتمام آ تشکده بشیخ ابو الفضل
- ۲۶۲ مکاتبات ابو الفضل با مولف کتاب
- ۲۶۵ میدان تانسین
- ۲۷۰ آمدن ایلچی عبد الله خان اوزبک
- ایضا محضر نوشتن علما
- ۲۸۰ تغلب قاقشالان و کشته شدن مظفر خان در بنگاله
- ۲۸۲ وفات حکیم نور الدین قراری
- ۲۸۶ آمدن شیخ منتهی افغان
- ۲۸۷ ذکر خواجه مولانا شیرازی ملحد جعفر دان
- ۲۸۸ ذکر آدمی بیگوش و ترتیب گنگ محل
- ۲۹۰ شرح احوال ساز ارفنون
- ۲۹۳ قتل شاه منصور
- ۲۹۹ ذکر مباحثه اهل اسلام بانصاری
- تقریر دکان خمّاران بر در پادشاه و حکم بابتیاع خمر و اجازت یافتن
- ۳۰۱ فواحش در عمل شذاعت
- ۳۰۳ در بیان کلمات ریشخند
- ۳۰۵ احکام دین الهی اکبر شاهي
- ۳۰۶ حکم بتربک تدریس کتب تفسیر و احادیث
- ۳۱۱ وفات مسخوم الملک شیخ عبد الغنی
- ۳۱۲ وفات شیخ جلال الدین تهانیسری وغیاث الدین علی آصفخان
- ۳۱۵ آمدن میر فتح الله شیرازی از دکن
- ۳۱۷ ملا احمد تهته

۳۱۸	حکم تالیف تاریخ الفی
۳۱۹	حکم بترجمه مهابهات
۳۳۵	یک گروز زر داندن رام چند بمیدان تانمین
۳۳۶	بیدان برخی از حالات رام وزن او سجتا نام
۳۳۷	وفات ملا عالم کابلی
۳۴۱	ذکر مناکحه دختر راجه بهکونت با شاهزاده سلیم
۳۴۶	پسر روشنی ملحد
ایضا	فوت میرزا محمد حکیم بن همایون پادشاه
۳۴۹	ذکر پیر روشنائی
ایضا	کشته شدن پیر بر
۳۵۴	مجاره بانفغانان روشنائی
۳۵۶	احکام
۳۶۲	وفات میر ابوالغیث بخاری
۳۶۳	حکم ترک علوم عربیه
۳۶۴	کشته شدن ملا احمد تنوی
۳۶۶	ترجمه کتاب رامین
۳۶۹	وفات شاه فتح الله شیرازی
۳۷۱	وفات حکیم ابوالفتح
ایضا	سرگ تودرمل و بهگوانداس
۳۷۳	وفات شیخ وجیه الدین
۳۷۴	تاریخ وفات شهاب الدین خان
ایضا	وفات شیخ ابراهیم چشتی

٣٧٥	وفات عرفی شیرازی
ایضا	من الاحکام
٣٨١	وفات قاضی علی بغدادی نذیر قاضی حسین میبندی
٣٨٧	مخاربه زین خان با افغانه روشنائی
٣٨٨	وفات شیخ مبارک ناگوری
٣٩٠	احکام ملکی
٣٩٣	ذکر تفسیر سواطع الایهام
٣٩٤	تصفیغ فل دمن
ایضا	وفات نظام الدین احمد
٣٩٣	وفات شیخ یعقوب کشمیری
ایضا	وفات حکیم عین الملک و حکیم حسین گیلانی
٣٩٣	نظر فو و دن شهنامه
٣٩٥	فوت شیخ فیضی بن مبارک
٣٩٦	وفات حکیم همام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای یافته نامها ز نام تو رواج • شاهان بدرت چو ما بدیشان محتاج
حالی که رسید صدمت عبرت تو • فی پای بکفش ماند و فی فرق بتاج
جهان پادشاهها با این دل بی حاصل که منزل دیو و دد شده سپاس
تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرسوده بیهوده گو که طعمه
گرده و سگ گشته ستایش تو چگونه مرایم •

چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید

بدین آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشه و موسسه همیشه را درین راه نا آگاه پای
جهت وجو لنگ امت - و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان
بی پایان فضگای گفتو تذگ •

آنچه دل داند حدوت است آنچه لب گوید حرف

من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

همان بهتر که قدم قلم از طی این وادی کوتاه داشته و هر تعبیر

بگریبان تفکر انفسی و آفاقی فرو کشیده دیده عبرت بمعرفت صنع
 هر کمال و هلاک بی زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات پی
 بوحده ذات رفیع الدرجات تو برده سری بعالم توحید و تقریر
 بر آریم - تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که

دوئی را نیست ره در حضرت تو * همه عالم توئی و قدرت تو
 و زبان را بزلال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
 حوض موعود و درود معدود صلی الله علیه و آله و سلم تر دارم
 که خلعت تشریف پادشاهی ازلی و ابدی بر قامت همت چست
 و خطبه رسک مملکت لا یزال ذوالجلالی بنام عالی او درست است
 شاه عربی که شد جهان مظهر او

سوگند سرش خورد جهان داور او

همسایه حق بود ازان سایه نداشت

تا پا نه نهد کسی بجای سرا

و هزاران آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد
 خصوصاً خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که برای اعلائی
 اعلام دین و اعلان کلمه حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته
 ساخت ملک شرع را از خار کفر و خاشاک بدعت پاک
 گردانیده اند *

بعد از حمد الهی و نعمت حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله

و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده می آید که علم تاریخ
 در حد ذات علمی ست شریف و فنیست لطیف چه سرمایه عبرت
 از باب خیرت و مستوجب تجربه اهل دانش و بینش است و

اصحاب قصص و میراث زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
 درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
 و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید تگریخت
 که قرأت و مطالعه این علم نسبت بجمعی از محققان دینان و ارباب
 شک و شبهه که کوتاه میدانند باعث انحراف از جاده قویم شریعت
 غرایی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ورود در مفاهل
 مختلفه و مشارب مکدره اهل هوا و بدعت از خذلان ابدی گشته
 و میگردند چه جمعی را که در مبدأ فطرت از دین بی مناسبت
 واقع شده اند خوانندگان کلام ازلی که مفتاح سعادات مبدین و شفاد
 وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته و اِنَّ
 لَّمْ يَهْتَدُوا بِهٖ فَيَقُولُوْنَ هٰذَا اِنْكُ قَدِيْمٌ تَا بِنَارِيْحٍ چِه رسد *

چو حصص سمع از ماخولیا ضایع شود کس را

نیابد بهره از مرمار داودی و الحانش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت
 ذهن و شیوه انصاف متصف باشند نه گروهی که نا مقید شرع و
 منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل
 زمره اهل اعتبار و اولی الابصار و ارباب الباب نه و چگونه منکر
 علمی تواند شد علی الاطلاق که یکسبع از سبع المثانی است که
 مبنای ایتقان ایمان و ایقان برانست و كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ
 الرُّسُلِ مَا تَنْبِئُ بِهٖ نُوَادِّكَ ازان خبر می دهد و جمعی غفیر از
 علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضی بیضادی الی
 یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم داپذیر نموده اند و قول و عمل

ایشان شرقاً و غرباً سفید طوایف مهم است طی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بخلاف شرمهٔ قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم دروادی جرات نهاده تخلیط و تخبیط در اخبار صحیحهٔ مائوره نموده اند و محامل و توجیهاات و تاویلات و جیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابهٔ کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده بر تناقض و تباعض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم • میدهدیم سبیل الهالکیدفا
 اگر دیدهٔ کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از هر سانکه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم در الجلال مبدا از وصمت حدود و منزله از داغ تغیر و انتقال می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخهٔ ایست کهن که نه مر دارد و نه بن در هر ورقی از اوراق این دفتر ابتر فهرست احوال جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز بسته بود مصطور و مقدر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامهٔ کهنه
 تو دایم از سر عبرت دران می بین و میخوانش
 فسون این فهانه خواب خوش می آورد آنرا
 که سرسام است و از سودا دماغ آمد پریشانش
 وی بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

بِخواب غفلت افتاده است بازی داده شیطانش

و چون داعی الاسلام کانگه انام عبد القادر بن ملوک شاه بداونی
 مخی الله اسمه عن جرید الاثام در شهر سنه تسع و تمعین و
 تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت
 خلیفه الزمان ظل اللہی اکبر شاهی از انتخاب تاریخ کشمیر که
 بحکم دلپذیر آن شهنشاه جهان گیر گردن سریر یکی از فضلی
 بی نظیر هند از زبان هندی بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت
 بموجب الفتی که از مغرسن تا کبر باین علم داشت و کم زمان
 بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول
 نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملی از احوال
 پادشاهان دار الملک دهلی نیز که

جمله عالم روستایند و ان سودا اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا
 سفینه باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهی بطریق اجمال
 و تذکره بود برای احباب و تبصره بجهت ارباب الباب و هر چند
 که کتابی نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب آنکه
 گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیورست

کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست

شاید که بر دل مقبلی از مطالعه آن واردی از عالم ملکوت و سر
 غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از صحبت این
 سرای فانی بردارد و جامع این اوراق را نیز در سر کار وی کنند و

آرزوی عبدی نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه
و همی دست می داد بی اندازه و بواسطه کم و موانع بسیار و از
حدوث محن و مصروف زمین قرار بیکجای دشوار بود

هر روز بمنزلی و هر شب جائی

و با این همه برات رزق مابین زمین و آسمان معلق و خاطر از
جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حین تعویق
و تعویق می افتاد تا آنکه یکی از دوایمندان موفق موافق
و سعادت‌مندان رشید مسترسند که او را با فقیر محبتی تمام و ما را
نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی
که مجددیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته
رخت حباب بجانب فردوس کشید

او رفت و رژیم ما ز دنبال * آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحه فرصت گونه
نموده پاره از ساعات معوج عمر از دست او زدیده آمد و آن باعث
سجد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب آنکه هیچ سابقی نیست
که برای لاحق چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان ته خرمن کند پاک * گذارد حصه کنجشک در خاک

شمه از احوال بعض سلاطین صاحب امتیال هند از تاریخ مبارک
شاهی و نظام التوازیخ نظامی که در حکم صبابه ایست از تیار و جدایی
از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسی کرده چیزی از خود هم
افزافه ساخت و غایت اختصار را مرعی داشت و از تکلفات در
عبارت و استعارت احتراز لازم نمود و نام این نمودج منتخب

التواریخ نهاده امید امید که این جمع و تالیف ناتمام که غرض
از آن ابقای نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام است و گذاشتن
یادگاری درین برای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف
بشود نه باعث مزید عات

توای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی تگیری نکته بر زاغ
چون وجه همت بر راست نوبسی است اگر بی فصد سهوی و اغوی
بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم
عمیم قدیم خود در گذارد و ببخشد
به بد گفتن زبان من مگردان * زبان من زبان من مگردان

ازینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیشینیان
نقل کرده بود ترک نموده شد *

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه که همیشه بر تخت خلافت و مسند رامت متکمن بود با استصواب پیرامخان خانخانان در باغ کلانور که تا حال مرمت آن میکنند بتاريخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و تسعمایه (۹۶۳) بطالع سعد سریر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین اهدامالت و نوازش بر امراء سرحد فرستادند تا خطبه در دهلی نیز خوانده شد و این مصرع که * از همه شاهزادهها اشرف * تاریخ یافتند و دیگر فرد

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزاده دوران

بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

و دیگر * کام بخش * یافتند . و عالم چون گلستان شد و زمانه جانی آن شکستگیها را تلافی نموده میگفت

چو مرگ افگند انسوی از موی * نه در زمان بر سر دیگری
چو دیرینه دوری سر آورد عهد * جوان دولتی سر بر آرد ز عهد

و پیش از امر جلوس بپیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با جماعه از عقب مکندر در کوه سواک تا حدود موضع دهمیری رسیده بودند بلطایف الحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه مغفور^(۲) انتشار نیابد و شاه ابوالمعالی که سید زاده عالی نسب از ولایت کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بصفت شجاعت از اقربان ممتاز و پادشاه غفران^(۳) پناه را نسبت با توجهی خاص و نیاز مندی افزون از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندی سر بلند گشته بود خام طمع شد و نسبت او از اینجا باید دانست که پیرامخان قصیده موشح گفته بقافیه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتنی که از اوایل مصاریع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازی و از اوایل مصاریع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اوایل مصاریع اول میرزا شاه ابوالمعالی با الفاظی که از خاطر رفته و از آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیده میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون پادشاه مغفرت پناه نوبت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه ابوالمعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه ابوالمعالی را طلب فرمودند او جامه مقتول مخمل میاه که استر

(۲ ن) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارات از نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده •

سرخ آرزق داشت پوشیده و همان یک اویز مهقول براق را که کار مقتول
 با ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود با صد کروفر بمجلس
 پادشاهی در آمد و انکار کرد پیرامکان این بیت بتقریب خواهد
 نشان شبرزان دارد سر زلف پریشانش
 دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامانش
 پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت
 و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای پادشاهی شاه ابوالمعالی را
 در مجلس جاوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
 مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکاشی در میان است و موقوف بر
 حضور شما است باز عذری آورد و پدنام بعضی تکلیفات مالا یطاق
 فرستاد پیرامکان بذاب مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان
 قورچی را که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می
 در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده
 عامل به بست و ماخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن
 شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول
 جلوس حیف باشد خون بیگانه‌های ریختن و او را بلاهور فرستادند تا
 ازان حبس گریخته بجانب کمالخان کهکرفت و دران زمان سلطنت
 آن ولایت در تصرف آدم کهکرمه موی کمالخان بوده و شاه ابوالمعالی
 را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر
 کشمیر شدند چون بسرح کشمیر رفته در راجوری مفلوکی چند

از هر جانب بر شاه گرن آمدند و جماعتی از چنگان که قبیلۀ ایست مشهور و داور ملک در سده خمس و ستین و تسعمائة (۹۶۵) او را بقصد تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعوب با غازبخان چک حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان کماخان عذر خواهی نموده از جدا شد و شاه ابوالمعالی تغییر هیأت نموده در پرگزه دیدال پور رفته پناه بنوکری از بهادر خان توک نام که حکومت آنجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و توک او را پنهان داشت اتفاقاً این توک شبی با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صباح نزد بهادر خان رفته گفت که توک شاه ابوالمعالی را پنهان در منزل خود داشته با اتفاق قصد غدیر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و توک را هیاست فرمود و بیرامخان شاه را به دای بیگ ترکمان سپرده بیجانزب بگر روانه گردانید ولی بیگ او را در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او آنجا خونی کرده و فرار نموده به علیقلی خان دوست بیرامخان بعد ازین خبر فرمائی بعلیقلی خان فرستاد که او را به آگره فرستد بسوجب حکم چون به آگره رسید همان زمان فترت بیرامخان واقع شد و بیرامخان بجهت دفع بدگمانی پادشاه او را چندگاه در قلعهٔ بیانه فرستاد و چون داعیه حج پیدا کرد او را نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابوالمعالی ازو هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهایت غرور سواره دریافت و اینمعنی باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

مرغ ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز مصقول براق را که کار مصقول
 با ساخته بود زیر دامن گرفته شمار آورد با صد کروفر بمجلس
 پادشاهی در آمد و انکار کرد بپیرامخان این بیت بتقریب خواند
 نشان شبرگران دارد سر زلف پریشانش
 دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامنش
 پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت
 و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای پادشاهی شاه ابوالمعالی را
 در مجلس جاوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
 مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکشی در میان است و موقوف بر
 حضور شما است باز عذری آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالا یتطاق
 فرستاد بپیرامخان بذایر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان
 قورچی را که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می
 در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده
 غامل به دست و بخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن
 شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول
 جلوس حیف باشد خون بیذاهمی ریختن و ادر را بلاهور فرستادند تا
 ازان حبس گریخته بجانب کماخان کهکرفت و دران زمان سلطنت
 آن ولایت در تصرف آدم کهکرموی کماخان بوده و شاه ابوالمعالی
 را اعتبار نموده و لشکری بهم رسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر
 کشمیر شدند چون بسرح کشمیر رفته در راجوری مفلوکی چند

از هر جانب بر شاه گرد آمدند و جماعتی از چنگان که قبیلۀ ایست
مشهور و داور ملک در سنه خمس و ستین و تسعمائة (۹۶۵) او را بقصد
تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازیخان چک حاکم آنجا کرد
و هزیمت یافت بعد ازان کماخان عذر خواهی نموده از جدا شد
و شاه ابوالمعالی تغییر هیأت نموده در برگذۀ دیبال پور رفته پناه
بنوکری از بهادر خان تولک نام که حکومت آنجا داشت و چندگاه
نوکر شاه هم بود برد و تولک او را پنهان داشت اتفاقاً این تولک
شبی با زن خود جنگ کرد و آن عورت از رنجیده صبح نزد بهادر
خان رفته گفت که تولک شاه ابوالمعالی را پنهان در منزل خود
داشته با اتفاق قصد غدیر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را
در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و تولک را میاست فرمود و
بیرامخان شاه را به ولی بیگ ترکمان سپرده بجانب بکر روانه
گردانید ولی بیگ او را در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف گجرات
فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او آنجا خونی کرده و فرار نموده
به علیقلی خان بدوست بیرامخان بعد ازین خبر فرمائی بعلیقلی
خان فرستاد که او را به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسید
همان زمان فترت بیرامخان واقع شد و بیرامخان بجهت دفع
بدگمانی پادشاه او را چندگاه در قلعه پیانه فرستاد و چون داعیه حج
پیدا کرد او را نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابوالمعالی از
هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهایت غرور سواره دریافت
و اینمعنی باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه
مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خود را
 هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس افواج قاهره بر سرسکندر
 در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
 داشته اخرا مغلوب گشت و راجه رام چند از نگرکوت بملازمت
 آمده دید و رایات عالیات بجهت موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجمه
 در آنجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی
 تردی بیگ خان حاکم دهلی میرزا^{۲۱} ابو القاسم واد کامران میرزا را
 با کار خانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علی
 وزیر خان و میر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
 حال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند و منعم خان
 منحصر شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلی خان برلاس
 و اتکه خان و خضر خان هزاره را با جمعی برای آوردن بیگ پادشاه
 و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
 این گروه مرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را که از علمای نامدار
 بود و آخر خطاب قاضی خان یانست نزد منعم خان بوکالت
 فرستاده مقدمات صلح در میان آورد مشروط باین که یکبار نام او
 را نیز در خطبه داخل سازند منعم خان بنابر مصلحت عموم بلوی
 قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
 گردید و در اوایل جلوس علی قلی خان خطاب خان زمانی یافته در سرکار
 منجیل بر سرشاهی خان افغان که یکی از امرای عدلی بود لشکر کشید

و بر سر آب زهب با فوج کار آمدنی خان زمان که دو سه هزار سوار بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خانزمان در استعداد رفع و دفع او بود که همدربین اثنا خطوط از دهلی و آگره و اناوه رسید که هیمون یقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلی با استعداد قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک بدلهی رسید و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کذک از اناوه و عبد الله خان ازبک از کالپی و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدات آمده در دهلی با تردی بیگ خان جمع شدند و خانزمان همان طرف آب چون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگخان آمده بود با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلی محاربه صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان بدخشی که در برانغار بودند صف اعدا را برداشته راست تا قصبه هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که حاجی خان از جانب الور آمد و بر سر تردی بیگخان که جمعیتی اندک داشت راند او را بیک حمله برداشته فیروزی یافت و از ترس خدیعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای لشکر از تعاقب بازگشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فروز آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلی گذشته راه فرار پیش